

سفرنامہ

میرزا حسن خان

«الفراریہ»

نوه صاحب دیوان

تصحیح و اضافات: امید شریفی

به نام ایزد یکتا

سفرنامه میرزا احسن خان

(نوه صاحب دیوان)

«الفراریه»

تصحیح و اضافات : امید شریفی

سرشناسه : میرزا حسن خان، قرن ۱۳ق
 عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه میرزا حسن خان (نوه صاحب‌دیوان) الفراریه/تصحیح و اضافات امید شریفی؛
 ویراستار : آزاده رحیمی.
 مشخصات نشر : تهران : انتشارات ایران‌شناسی، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری : ۱۶۸ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۵۱-۵۴-۲
 وضعیت فهرست نویسی : فیا
 یادداشت : این کتاب مربوط به سفر میرزا حسن خان نوه صاحب‌دیوان در ایران است.
 موضوع : میرزا حسن خان، قرن ۱۳ق -- سفرها
 موضوع : سفرنامه‌های ایرانی -- قرن ۱۳ق - ۱۴
 موضوع : Travelers' writings, Iranian-- 19 - 20th century
 شناسه افزوده : شریفی، امید، ۱۳۵۴ - مصحح
 DSR1481
 رده بندی کنگره : ۹۵۵/۰۸۲۲۰۲۲
 رده بندی دیویی : ۸۴۸۷۲۳۶
 شماره کتابشناسی ملی :



IRANSHENASI Publishing

سفرنامه میرزا حسن خان (نوه صاحب‌دیوان) «الفراریه»

انتشارات ایران‌شناسی [ناشر] • امید شریفی [مصحح]
 آزاده رحیمی [ویراستار] • منیژه احمدی طهرانی [صفحه‌آرا و طراح جلد]

ISBN 978-600-8351-54-2

چاپ اول ۱۴۰۰ [ویراست نخست] • ۵۰۰ نسخه • چاپخانه صنوبر [چاپ، لیتوگرافی و صحافی]

تمام حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات ایران‌شناسی محفوظ است.
 هرگونه چاپ، تکثیر، ترجمه، بازنویسی، نسخه‌برداری، ترجمه و همچنین انتشار دیجیتالی،
 صوتی و... بدون اجازه کتبی از ناشر، ممنوع و قابل پیگرد قانونی است.

© Iranshenasi Publishing 2021

کپی‌رایت ۱۴۰۰ انتشارات ایران‌شناسی

تهران-خیابان طالقانی، خیابان بهار شمالی، کوچه طب، پلاک ۶، واحد ۱
 کدپستی ۱۵۶۳۶۵۵۷۱۱ | تلفن: ۷۷۵۳۱۸۲۵ - ۷۷۵۳۹۸۵۹ | فکس: ۷۷۶۳۸۶۸۷
www.iran-shenasi.com | info@iran-shenasi.com

فهرست

پیش گفتار ۷

بخش اول / تحلیل سفرنامه ۱۰

- مقدمه ۱۱
- صاحب‌دیوان، پدربزرگی قدرت‌طلب ۱۵
- میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، پدری بی‌نشان از پدربزرگ ۱۹
- میرزا حسن‌خان، قدرت‌طلبی ناکام ۲۴
- معرفی نسخه خطی ۲۸
- شیوه تصحیح ۲۸
- تحلیل سفرنامه ۳۰
- روستاهای خالصه تا خرده‌مالک ۳۳
- همراه با میرزا حسن‌خان در این سفر ۴۰

بخش دوم / سفرنامه میرزا حسن‌خان ۸۲

- درد دل کردن با میرزا اسدالله ۸۴
- همراه کردن میرزا اسدالله با خود ۸۶
- حرکت از بیراهه به سمت آذربایجان ۸۸
- گذر از روستای یافت‌آباد خالصه تا ده مویز خرده‌مالک ۸۹
- گرفتار رودخانه علی‌شهباز ۹۰
- شبى سخت در ملارد ۹۱
- اسیر باد، بوران و سرما ۹۳
- التماس پیرمرد روستایی ۹۴
- گرفتاری اسب‌ها ۹۴
- عشایر شاهسون ۹۶
- رفتن به تعزیه ۹۷
- حرکت از اشتهارد ۹۸

۹۹	روستای ویرانه رحیم آباد.....
۱۰۰	در سگزآباد خالصه.....
۱۰۰	صحرای سبز و خرم.....
۱۰۱	در خانه اسدالله خیارجی.....
۱۰۱	مال و حشم فراوان.....
۱۰۲	دعوی میرزا اسدالله با صاحب خانه.....
۱۰۳	روستای ابهر.....
۱۰۴	همسفر شدن با ملا محمد ارغینی.....
۱۰۵	روستای وقفی میرزا حسین خان سپهسالار.....
۱۰۵	بنای با عظمت خدا بنده در سلطانیه.....
۱۰۶	افسوس که در ایران این بنا است.....
۱۰۸	ورود به زنجان.....
۱۰۸	دستور تلگرافی به حاکم زنجان.....
۱۰۹	فرار از زنجان.....
۱۱۰	در قریه شاه بلاغی.....
۱۱۱	برگشت به جاده تبریز.....
۱۱۱	دیدن خیاط ارمنی.....
۱۱۲	طبابت میرزا اسدالله.....
۱۱۳	دستگیر شدن.....
۱۱۵	برگشت به زنجان.....
۱۱۶	خیانت ملا محمد ارغینی.....
۱۱۶	تلگراف به آذربایجان و تهران.....
۱۱۹	رفتن به شکار به همراه شاهزاده.....
۱۲۰	تلگراف به مخبرالملک.....
۱۲۱	ممانعت از سفر میرزا اسدالله.....
۱۲۲	دگر بار حرکت از زنجان.....
۱۲۳	گردش در سرچم.....
۱۲۴	نگران از گرفتار شدن میرزا اسدالله.....
۱۲۵	شکار رفتن در جمال آباد.....
۱۲۶	حرکت به طرف میانه.....

۱۲۷	منزل کردن در عمارت خویش
۱۲۸	گردش در روستای صومعه
۱۲۸	در روستای صومعه کوچک
۱۳۰	ترس و وحشت در کاروانسرای گیلک
۱۳۲	عبور از حاجی آقا، گردنه شبلی و روستای باسمنج
۱۳۴	در دارالسلطنه تبریز

پیوست‌ها ۱۳۸

۱۳۹	تصاویر
۱۵۰	نمایه اشخاص
۱۵۴	نمایه اماکن
۱۵۷	منابع

تو چه کرده‌ای که لایق این همه مزایا شده‌ای؟ ... فقط برای زاده شدن زحمت کشیدی!
(پیر بومارشه: اپرای عروسی فیگارو)

پیش‌گفتار

این سفرنامه، سفر یا فرار میرزا حسن‌خان، فرزند میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، نوهٔ صاحب‌دیوان و نبیرهٔ فتح‌علی‌شاه قاجار را از تهران به تبریز، طی بیست‌وسه روز از تاریخ ۱۰ رجب تا ۳ شعبان ۱۳۰۱ قمری شرح می‌دهد که با وجود مدت زمان اندک سفر، موضوعات پراکنده و گسترده‌ای را در برمی‌گیرد. سفرنامه‌ای که نه تنها از نظر تعداد، تک‌نسخه‌ای و منحصر به فرد است، بلکه از نظر دلیل سفر و اتفاق‌های رخ داده در حین سفر نیز عجیب و کم‌نظیر است.

میرزا حسن‌خان نام این سفر ناگهانی را الفرایه گذاشته و علت آن را دلگیر شدن از پدر خویش ذکر نموده است. او که در تهران روزها را به بطالت می‌گذرانده است، از پدرش، میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، توقع حکومت یکی از مناطق یا نواحی تحت سیطره‌اش را دارد که با مخالفت او مواجه می‌گردد. جواب رد پدر چنان تند و قاطع است که عصبانیت و واکنش سریع او را به همراه دارد.

ناگفته نماند که در این زمان صاحب‌دیوان، پدربزرگ میرزا حسن‌خان، اگرچه در روی کاغذ پیشکار فارس، لیکن همه‌کارهٔ این ایالت وسیع و گسترده بود که با دادن پول و رشوه به ظل‌السلطان، حکومت منطقهٔ پهناور بوشهر را برای فرزندش، میرزا حسین‌خان خریده بود.

در این سفر میرزا حسن‌خان جدا از توضیح تعقیب و گریزی که برای ایشان رخ داده، به اتفاقات روزمرهٔ سفر نیز پرداخته و با

اشاره‌هایی هرچند اندک و ناقص به وضعیت و موقعیت شهرها، روستاها و عشایر مسیر، برآوردی کلی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی آن دوران را در اختیار ما قرار می‌دهد.

از جمله نکات بارز و مشهود این سفرنامه، اهل ذوق بودن نویسنده جوان آن است. ایشان هر اتفاقی را با جمله یا شعری زیبا به زبان فارسی یا عربی مزین نموده است که تنها در معدودی سفرنامه‌های متعلق به آن دوران مشاهده می‌کنیم. نکته دیگر روراست بودن نویسنده است که شاید ناشی از جوانی و ناپخته بودنش باشد و سبب شده در نگارش و حرکت قلم، تا حدودی ملاحظه‌کاری را کنار گذارد. میرزا حسن خان در موارد متعددی به فرمان دل و دیده عمل نموده و هر آنچه را دیده و لمس کرده یا در ذهن داشته، بر روی کاغذ جاری کرده است.

اطلاعات ما درباره زندگی شخصی و کاری این شاهزاده عجلو، احساسی و علاقه‌مند به پست و مقام، با وجود داشتن خانواده‌ای قدرتمند و شرایط بالقوه برای گرفتن مناصب مهم دولتی یا نظامی، بسیار اندک است، چرا که در کمتر سند، کتاب یا نوشته‌ای است که نام و نشانی از میرزا حسن خان دیده شود. با این وجود، مصحح سعی نموده است در ابتدای سفرنامه اطلاعات مختصری از پیشینه خانوادگی وی، به‌ویژه پدر بزرگ قدرتمندش، صاحب‌دیوان، در اختیار خواننده قرار دهد. همچنین برای آن که خواننده اطلاعات بیشتری از وضعیت آن سال‌ها به‌دست آورد و بتواند راجع به روستاها و شهرهای مسیر قضاوت روشن‌تری داشته باشد، سعی شده است دیدگاه میرزا حسن خان را با دیدگاه دیگر افرادی که شهرها یا دهات این مسیر را قبل و بعد از ایشان مشاهده کرده‌اند، مقایسه و بررسی گردد. در این بررسی‌ها به نقاط مشترک یا متفاوتی از سوی این افراد برخورد می‌کنیم که جدا از نتیجه‌گیری درباره سیر صعود یا سقوط شهرها و روستاها، تا حدودی میزان صداقت این افراد را نشان می‌دهد، هرچند از این نکته نباید غافل گردید که وضعیت روحی مسافر در زمان رسیدن به ده یا شهر مورد نظر، برخورد ساکنان و فصل ورود به آن محل و دیگر عوامل، در نوع نوشتن و نگاه سفرنامه‌نویس نیز تأثیرگذار می‌باشد.

و اینکه ممکن است متن اصلی این سفرنامه که بر سیاق بیش از یک قرن پیش نگاشته شده و آمیخته با جملات عربی و شعر است، برای خواننده عادی تا حدودی

خسته کننده و کسالت آور باشد. بر این اساس، مصحح در بخش اول سفرنامه، خلاصه‌ای از آن را به زبان ساده امروزی در اختیار خواننده قرار داده است.

نویسنده این سطور یقین دارد، متن تصحیح شده دارای اشتباهات و نارسایی‌های بسیاری می‌باشد که مایه شرمندگی مصحح است و این حقیر برخلاف نظر میرزا حسن خان که از خوانندگان خواسته است، «هر گاه غلطی و عیبی داشته باشد، مستدعی چنان است که مطالعه کنندگان چشم از عیوب آن بپوشند»، امیدوارم بر من منت بگذارید و اشکالات و اشتباهاتم را به دیده اغماض ننگرید، بلکه آگاهم کنید که از دریافت هر گونه اظهارنظری خوشحال و ممنون می‌شوم.

امید شریفی

جیرفت - ۱۴۰۰ خورشیدی

بخش اول

تحلیل سفرنامه

مقدمه

در آن زمان که میرزا حسن خان سفر یا به قول خود، فرارش را به سمت آذربایجان انجام داد، حدود چهار دهه از سلطنت ناصرالدین شاه می گذشت و پسر دوم او، ولیعهد، مظفرالدین میرزا، بر آذربایجان حکمرانی می کرد. این پدر و پسر، به تنها چیزی که فکر نمی کردند پیشرفت و توسعه این سرزمین بود. خرافات و خرافه پرستی بخشی از زندگی این خاندان بود. پادشاه با توسل به خرافات تصمیمات خود را ملغی می کرد یا تصمیمی اشتباه می گرفت و علاقه عجیبی به پسر بچه ای لوس ملقب به عزیز السلطان داشت. امینه اقدس همسر شاه به او فهمانده بود که عزیز السلطان دعای بی وقتی شاه است و مصاحبت او اعلی حضرت را از هر خطر و چشم زخمی حفظ می کند.^۱

اطراف ایشان را نیز چاپلوسان و مداحان دروغ گویی گرفته بودند که حقایق را وارونه جلوه می دادند و همه چیز را گل و بلبل توصیف می نمودند. ظل السلطان، پسر بزرگ که بر بیش از نیمی از کشور حکومت می کرد، چنان پادشاه را توصیف می کند که قلم از بیان آن قاصر است.

«... در پنجاه سال سلطنت تقریباً یک حکم به ناحق و یک ظلم فاحش نکرد...، ایشان جمیع صفات انسانی و روحانی و جسمانی را

بهتر از همه کس داشت. در علم تاریخ نمره اول بود. مکرر حاجی ملا علی کنی و مرحوم آقا سید صادق به خود من می گفتند: در یکی دو مجلس که با قبله عالم صحبت داشتیم، قبله عالم فقیه و اصولی بسیار معتبر است. در همین یکی دو مجلس اگر از ما اجازه اجتهاد می خواست فوراً تقدیم می کردیم... حافظ کلام الله مجید بود... یک جزء و نیم قرآن را از حفظ تلاوت می فرمودند... شعر را چقدر خوب می گفتند. دیوان مبارکشان در دست است. تالی^۱ حضرت سلیمان و مالک اشتر و حضرت ابذر بودند. علم ریاضی و نقاشی را بسیار بسیار خوب، هندسه و نقشه کشی را کاملاً می دانستند... در عقل و تدبیر و امور لشکر و کشور چون جدش آقا محمدخان قاجار، اردشیر بابکان، شاپور، شاه عباس بزرگ، پطرکبیر، فردریک اول، گیوم و انوشیروان بود. در عقل و مملکت رانی، هزار ریشلیو، پالمرستون، بوذرجمهر، خواجه نظام الملک و بیزمارک به گردش نمی رسیدند.^۲

اگر در دیده مجنون نشینی به غیر از خون لیلی نبینی

به مانند ظل السلطان پسر، وقایع نگاران و مورخان مجبور بودند چشم خود را بر روی حقیقت ببندند. خورموجی از معدود مورخانی بود که تاحدودی به دوز از چاپلوسی به نوشتن وقایع پرداخت و برای اولین بار پرده از قتل امیرکبیر برداشت. ایشان وقتی به حضور ناصرالدین شاه رسید، شاه او را مأمور تهیه کتاب حقایق تاریخ ایام خود کرد. لذا خورموجی با کمال صداقت به جمع آوری اخبار و درج آن اقدام نموده و کتاب حقایق الاخبار ناصری را نوشت و به حقایق نگار ملقب شد. به قول مرحوم عباس اقبال آشتیانی، این کتاب که تاریخ مختصر قاجار و تاریخ نسبتاً مفصل سلطنت ناصرالدین شاه تا سال ۱۲۸۴ قمری است، ظاهراً مقبول نظر شاه نیفتاد و حاجی محمدجعفر مغضوب گردیده و در نتیجه به عراق مهاجرت کرد و در آن جا مقیم شد تا اینکه در سال ۱۳۰۱ قمری هم زمان با سفر میرزا حسن خان، در همان عراق وفات یافت. به قول باستانی پاریزی این دهاتی ساده خورموجی که باور کرده بود واقعاً می باید حقایق را بنویسد! تاریخش تمام شد. ایشان در شرح حال امیرکبیر چنین نوشت:

«به حکم قهرمان طبیعت سلطنت، جلیل خان بیات با یکصد نفر سواره مشارالیه را با منشیان به کاشان برده، در قریه فین عزلت گزین گردانید. پس از یک اربعین برحسب

۱. پیرو، دنباله رو

۲. مجید پورشافی به نقل از خاطرات مسعود میرزا ظل السلطان (سرگذشت مسعودی)، حص ۳۹۷ تا ۴۰۱

صوابدید^۱ امناء و امراء، فنایش بر بقا مرجح گردید، حاجی علی خان فراش باشی به کاشان شتافت. روز هیجدهم ربیع الاول در گرمابه، بدون ظهور عجز و لابه، آيادی که مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار می داشت، فصاد دژخیم نهاد اجل به فصد یمین و یسارش پرداخته، به دیار عدمش روانه ساخت.^۲

در این روزگار برای مناصب و پست ها، توانایی و استعداد اصلاً مهم نبود، مهم توانایی مالی یا شاهزاده و آقازاده بودن بود. حتی بسیاری از پست ها را برای اشخاص زمانی که لازم بود، در لحظه ایجاد می کردند.

میرزا حسن خان نویسنده این سفرنامه نیز یکی از همین افراد است. علاوه بر شاهزادگی از جانب مادر بزرگ که دختر فتحعلی شاه بود، از جانب پدر نیز از خاندان قدرتمند و صاحب نفوذ قوام الملک بود که در آن زمان، دگر بار خورشید آن ها در حال تابش بود. این خاندان که وجود منافع مشترک باعث می شد در منازعات برون خویشاوندی، هوای همدیگر را داشته باشند، درون خویش به رقابت و دعوای درون گروهی می پرداختند که به دفعات نوکران و افراد زیردست، بازنده اصلی این منازعات بودند. نویسنده وقایع اتفاقیه که سال های طولانی ناظر رفتار و حرکات آن ها در شیراز بوده است، به زیبایی می نویسد:

«... این سلسله قوامیه تماماً با هم نفاق دارند و در خرابی کار یکدیگر می کوشند.^۳»

در یادداشت های خفیه نویس انگلیسی به موارد متعددی از این رقابت ها و درگیری ها اشاره شده است، از جمله این که: «... صاحب دیوان قصد دارد فسا را از اداره قوام الملک جدا نماید و بین آن ها کدورتی پیش می آید.» در یکی از موارد، چنان درگیری بین عمو و برادرزاده پیش می آید که صاحب دیوان عصبانی می شود و در همان مجلس به او فحش می دهد و استعفای خود را به ظل السلطان تلگراف می کند که مورد پذیرش واقع نمی شود و در نتیجه آن، رفتنش به اصفهان به دلیل دستور ظل السلطان کنسل می شود.^۴ نویسنده وقایع اتفاقیه در ماه جمادی الثانی سال ۱۳۰۳ قمری نوشته است که «کارگزاری شیراز را با رئیس التجاری به حاجی میرزا آقاخان عزالملک، خواهرزاده جناب صاحب دیوان

۱. صلاح دید، تصویب، نظرخواهی، مشورت

۲. حقایق الاخبار، ص ۱۹۰

۳. وقایع اتفاقیه، ص ۱۳۶

۴. وقایع اتفاقیه، صص ۲۵۶-۲۵۵

سپردند. لیکن قوام‌الملک رئیس‌التجار کنونی برای وی کارشکنی می‌کند و تجار را تحریک نموده که شاکی شوند که حاجی میرزا آقاخان را نمی‌خواهیم.^۱

عمو و برادرزاده اگرچه در بسیاری از موارد با همدیگر اختلاف و رقابت داشتند، لیکن خط قرمز نانوشته‌ای بین آن‌ها حکمفرما بود که از آن عدول نمی‌کردند. در وقایع اتفاقیه می‌خوانیم: «زمانی که صاحب‌دیوان برای سرکشی به دهات خود از جمله سیوند چند روزی به خارج شیراز می‌رود، در نبود ایشان قوام‌الملک هر روزه به جای ایشان به ارگ حکومتی رفته و مشغول حکومت‌داری می‌گردد.^۲»

در این گیرودار اتفاقی جالب و عجیب رخ می‌دهد، اتفاقی که گویای آن است که با وجود دشمنی‌های داخلی در این خانواده، ضرر و زیان واقعی را طبقه نوکر و فقیر می‌دیدند.

«میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک پدر همین جناب میرزا حسن خان که برای رفتن به حکومت بهبهان به باغ دلگشا نقل مکان کرده بود، شاه‌نگام چند نفر به آن‌جا می‌روند که صندوق او را سرقت نمایند، هنگامی که مقداری از وسایل را در رودخانه برده و برای بردن دیگر وسایل برگشته بودند، فراشی از فراشان بیدار می‌شود و بین آن‌ها درگیری اتفاق می‌افتد، یکی از دزدان با زدن چند زخم به بازوی فراش فرار می‌کند. با فریاد فراش زخم‌خورده، بقیه فراشان بیدار می‌شوند و یک نفر از دزدان را می‌گیرند و او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند، مشخص می‌شود که تمام سارقین آدم‌های قوام‌الملک هستند، فوراً صاحب‌دیوان، قوام‌الملک، معز‌الملک و میرزا حسن علی‌خان منشی ظل‌السلطان که به شیراز آمده بود، به آن‌جا می‌روند، مشخص می‌شود که سارق گرفته‌شده حسین خان فیلی، نوکر قوام‌الملک است، صاحب‌دیوان سایر سارقان را از قوام‌الملک می‌خواهد، آن سارق بخت‌برگشته را به شهر آورده و روز بعد سر او را می‌برند. نکته جالب این که قوام‌الملک قدغن کرده بود که هیچ‌کدام از افرادش اطراف آن کشته نروند...^۳»

این خاندان که از تنفر مردم، از جمله شیرازی‌ها، به‌خاطر خیانت جدشان ابراهیم‌خان کلانتر به لطفعلی‌خان، آگاهی داشتند، دست به یک‌سری کارهای نیکو و عام‌المنفعه می‌زدند، از جمله اینکه هنگامی که فرد مجتهد متعصبی به‌خاطر اعتقاد به سنی بودن

۱. وقایع اتفاقیه، ص ۲۵۹

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۲۵۳

۳. وقایع اتفاقیه، صص ۲۶۹-۲۶۸

سعدی قبر او را خراب می‌کند، پدر صاحب‌دیوان با هزینه خود دستور ساخت قبر را با حک کردن جمله‌ای عربی و ابیات آغاز بوستان در مدح پیامبر بر سنگ مزار جدید، صادر می‌نماید.^۱

صاحب‌دیوان، پدر بزرگی قدرت طلب

خاندان قوام از دوران زندیه تا وقوع انقلاب اسلامی، از ارکان اصلی تصمیم‌گیری در ایران، به‌ویژه ایالت وسیع و گسترده فارس بودند. در بعضی دوران‌ها قدرت آن‌ها در اوج و در بعضی مواقع از جمله بعد از مرگ ابراهیم‌خان کلانتر قدرت آن‌ها در کمترین میزان بود. شاید بتوان قدرت این خاندان در ایالت فارس دوران قاجار را به ضلع مثلی تشبیه نمود که بدون این ضلع، مثلث معنایی ندارد.

در این زمان که میرزا حسن‌خان سفر خویش را به سمت تبریز آغاز نمود، صاحب‌دیوان گرچه در ظاهر پیشکار سلطان حسین‌میرزا جلال‌الدوله بود، لیکن به‌واقع همه‌کاره حکومت فارس بود. او در این سال‌ها که حکومت فارس را در اختیار داشت، شخصیتی به‌تمام معنا خاکستری، سرشار از جنبه‌های مثبت و منفی بود. اعتمادالسلطنه او را غلطی مشهور می‌دانست که به اشتباه هشتاد سال در ایران مصدر خدمات بزرگ بود.^۲

تولد میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان را سال ۱۲۳۶ قمری ذکر کرده‌اند. پدر او، حاجی میرزا علی‌اکبرخان قوام‌الملک، سال‌های طولانی عهده‌دار مناصب متعددی در شیراز بود. فتحعلی‌خان در سال ۱۲۵۵ قمری از شیراز به تهران رفت و یک سال بعد در دفتر استیفا مشغول خدمت شد و پس از مدتی حسابدار چند شهر از قبیل همدان و قزوین گردید. سپس در خدمت میرزا تقی‌خان امیرکبیر به‌کار مشغول شد. در برخی منابع آمده است که مخفیانه با میرزا آقاخان نوری رابطه برقرار کرده و اخبار محرمانه امیرکبیر را در اختیار او قرار می‌داده است، شاید همین موضوع باعث ترقی‌اش در زمان صدارت آقاخان نوری باشد. اگرچه با او نیز نساخت و صدراعظم را به همکاری با انگلیسی‌ها در تصرف بوشهر متهم کرد.

۱. یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۰۶

۲. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۴۷

صاحب‌دیوان چند وقتی نیز پیشکار آذربایجان بود. تلگرافی از صدراعظم وقت، میرزا حسین‌خان سپهسالار، نشان می‌دهد که ایشان، صاحب‌دیوان، را بر اثر بدکرداری بیش از حد از پیشکاری آذربایجان معزول نموده است. در آن زمان ولیعهد، مظفرالدین‌میرزا، در تبریز حضور نداشت و سپهسالار در همین تلگراف زمام امور آذربایجان را تا رسیدن ولیعهد به تبریز، به حاج میرزا جوادآقا مجتهد می‌سپارد.^۱

این فرزند علی‌اکبرخان در سال ۱۲۹۰ قمری ملقب به وزیرنظام می‌گردد. ادوارد براون^۲ در سال ۱۸۸۷ میلادی (۱۳۰۵ قمری)، هنگامی وارد شیراز می‌شود که صاحب‌دیوان، قبل از عید، از شیراز خارج شده بود و شاهزاده احتشام‌الدوله پسر فرهادمیرزا، به دلیل اعتقاداتی خرافی با ماندن در خارج شهر شیراز و تأخیری چندروزه، سیزده نوروز وارد شهر شیراز می‌گردد، چراکه منجمان این روز را برای ورودش مناسب تشخیص داده بودند.^۳ در رابطه با برکناری صاحب‌دیوان، نایب‌چاپار شورجستان، هنگام سفر ادوارد براون انگلیسی از اصفهان به شیراز به او می‌گوید: «برکناری صاحب‌دیوان که حکمران مطلق این ایالت و مورد نفرت و انزجار مردم بود باعث خوشحالی و سرور عمومی شده است.»^۴

او از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰ قمری متولی آستان قدس رضوی و حاکم خراسان شد^۵ و در سال ۱۳۱۱ قمری بعد از عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما به حکومت کرمان انتخاب شد. به قول اعتمادالسلطنه، «این غلط مشهور با هشتاد هزار تومان حاکم کرمان گردید.»^۶ او در ذی‌القعدة ۱۳۱۱ قمری وارد کرمان شد و تمام امور را به پیشکار خود میرزا حسین‌خان شیرازی ملقب به معتمد دیوان سپرد. لیکن در کمتر از یک سال بین این دو اختلاف حساب پیش آمد و شیراز حکومتش از هم پاشید و راهی تهران شد.^۷

الا سایکس^۸، خواهر سرپرسی سایکس^۹ که در اواخر دوران حکومتداری صاحب‌دیوان وارد کرمان شده بود، ضمن معرفی صاحب‌دیوان تحت عنوان نوه ابراهیم‌خان بدنام، او

۱. تلگرافات عصر سپهسالار، ص ۳۶۷

۲. Edward Browne

۳. یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۱۳

۴. یک سال در میان ایرانیان، ص ۲۵۶

۵. صدورتواریخ، صص ۴۱-۳۹ و شرح رجال ایران، جلد سوم، صص ۷۲-۷۰

۶. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۳۹

۷. فرماندهان ایران، ص ۲۱۶

۸. Ella Sykes

۹. Sir Percy Sykes

را مردی هشتادساله، دارای ریش و سبیل کم‌پشت، خوش‌تراش با چشمانی تابناک و باهوش معرفی نموده است.^۱

الا سایکس دربارهٔ اولین دیدارش با صاحب‌دیوان، ضمن اشاره به گرفتن هدیهٔ پرنده‌ای بومی به نام مرغ جیرفتی، می‌نویسد:

«بعد از دست دادن، با بهترین فارسی‌ای که آموخته بودم از شربت‌هایی که آن روز صبح صاحب‌دیوان فرستاده بود تشکر کردم و همان‌طور که حلوای ما را مزه می‌کرد و زیاد حرف می‌زد، انفیة^۲ مصرف کرد و چند قلیان کشید، یکی از قلیان‌هایش کاملاً اثر هنری بود با چوب آب‌نوس و آتش‌دان طلا. گفت قصد دارد چند نمونه از کبک‌های نادر جیرفتی را به من هدیه بدهد که طبق قرار چند روز بعد رسید، اما چنان وحشی بودند که نتوانستم آن‌ها را رام کنم و سرانجام به باغ‌وحش خودمان فرستادم. آن‌ها سفر طولانی را خیلی خوب تحمل کردند و قبل از آن که به مقصد برسند، خانوادهٔ کوچک بالنده‌ای به‌وجود آوردند.»^۳

به نوشتهٔ الا سایکس «صاحب‌دیوان زیاد در کرمان نماند چون دسیسه‌ای در تهران او را از حکومت در پایان آوریل عزل نمود و هنگامی که سر‌پرسی سایکس برای تودیع او رفت، به‌جای جمعیت خدمه و طفیلی‌ها که همیشه او را احاطه نموده بودند، غیر از دو سه تن از نوکران شخصی او کسی باقی نمانده بودند.»^۴

ناصرالدین‌شاه صاحب‌دیوان را فردی پول‌دوست و حریص معرفی می‌کند. اعتمادالسلطنه در خاطرات خویش در این باره می‌نویسد:

«شخصی در ایتالیا فوت شده که پنجاه کرور دولت^۵ از او مانده. در روزنامه‌ها نوشته بودند. همین که عرض شد، شاه فرمود افسوس که در ایران نبود که ظل‌السلطان و صاحب‌دیوان و غیره او را غارت کنند.»^۶

فسایی در **فارسانامهٔ ناصری** در همین حدود زمانی (۱۳۰۴ قمری) به زیبایی و به‌طور خلاصه راجع به صاحب‌دیوان و فرزند و نوه‌هایش چنین می‌نویسد:

۱. سراسر ایران بر پشت اسب، ص ۱۷۰

۲. گردی که بیشتر از تنباکو به‌دست می‌آید، عطسه‌آور و نشئه‌کننده است. (فرهنگ معین)

۳. سراسر ایران بر پشت اسب، ص ۱۷۱

۴. سراسر ایران بر پشت اسب، ص ۱۷۱

۵. ثروت

۶. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۶۳

میرزا فتحعلی خان پسر دوم حاجی قوام‌الملک است: امیر عالی‌رأی و وزیر عالم‌آرای، وارث سریر^۱ وزارت از روی استحقاق، خلاصهٔ وزرای آفاق، جناب جلالت‌مآب اجل اکرم، میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان اعلی، در سال ۱۲۳۶ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه نمود و در سال ۱۲۵۶ از شیراز به دارالخلافهٔ تهران رفته، به منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید، سپس محاسب ممالک همدان و نهاوند و قزوین و گلپایگان و وکیل حکمروایان آن بلاد گردید، پس از مدتی حکومت بلوک خوار ورامین و ایلات متفرقهٔ فارس را در اطراف تهران، ضمیمهٔ مشاغل سابقهٔ خود نمود، سپس به لقب جلیل صاحب‌دیوانی که از القاب وزرای بزرگ است و توجیه بروات دفترخانه مبارکه شاهنشاهی، سرافراز و برقرار گردید و در سال ۱۲۷۶ به ایالت مملکت یزد و در سال ۱۲۷۸ به وزارت مملکت آذربایجان و پیشکاری حضرت اسعد ارفع امجد والا سلطان مظفرالدین‌میرزا، ولیعهد دولت علیه، ادام‌الله شوکته، مفتخر و سرافراز آمد و در سال ۱۲۸۴ حکمران مملکت عربستان عجم و خوزستان گردید و در سال ۱۲۸۶ صاحب‌اختیار مملکت اصفهان شد و در سال ۱۲۹۲ در مرتبهٔ دویم به وزارت و پیشکاری مملکت آذربایجان مفتخر گردید و در سال ۱۲۹۸ عامل و صاحب‌اختیار مملکت فارس و وزیر حضرت اشرف ارفع امجد اعظم، شاهنشاه‌زاده، سلطان حسین‌میرزا جلال‌الدوله، ادام‌الله شوکته گردید و تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است، بر این دو منصب جلیل باقی و برقرار است و ولداصدق آن جناب: مؤتمن‌الملک میرزا حسین‌خان: در دارالخلافهٔ تهران متولد گشته و کمالات لایقه را تحصیل نموده، در زمان وزارت والد ماجدش در آذربایجان، به مناصب جلیله و حکومت محال ساوجبلاغ مکرری و بلده مراغه سرافراز بود و در سال ۱۲۹۸ حکومت بلوکات نیریز و اصطهبانات و آواده و بوانات و قونقری فارس را قبول نمود و در سال ۱۳۰۰ حکمران نواحی بندر بوشهر و دشتستان و دشتی گردید و در سال ۱۳۰۱ به لقب جلیل «مؤتمن‌الملک» سرافراز آمده، حکومت ناحیهٔ کازرون را ضمیمهٔ بلوکات سابقه نمود، و جناب مؤتمن‌الملک را، دو نفر پسر است:

اول آن‌هاست: مقرب الخاقان، معتمدالسلطان حسن‌خان، در دارالخلافهٔ تهران متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، در خدمتگزاری حضرت اسعد ارفع والا، ولیعهد مشغول است.

و ولد الصدق دیگر جناب مؤتمن‌الملک میرزا علی‌اکبرخان مشهور به آقابزرگ، در سال ۱۲۸۴ متولد شده، در تحصیل کمالات و زبان فرانسه، کمال کوشش را به‌جا می‌آورد.^۱

میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک، پدری بی‌نشان از پدربزرگ

در اسناد و منابع تاریخی، به دو پسر صاحب‌دیوان اشاره شده است. میرزا حسین خان فرزند ارشد بود که پدرش در راه پیشرفت و ترقی او، کوشش فراوانی کرد. لیکن این فرزند با وجود زیر‌بال‌وپر گرفتن و هول دادن‌ها نتوانست جا پای پدر بگذارد و کوتاه‌زمانی بعد از مرگ پدر از صحنه سیاست حذف شد. دیگر فرزند صاحب‌دیوان که به او اشاره شده، پسری مریض‌احوال به‌نام لطفعلی‌خان است که در همان سال (۱۳۰۱ قمری) فوت کرد.

در سال ۱۲۹۹ قمری در یادداشت‌های وقایع‌نویس انگلیسی آمده است: «دیگر آن‌که پسر کوچک جناب صاحب‌دیوان که لطفعلی‌خان نام دارد، جناب قوام‌الملک همراه خود از تهران به شیراز آورده است که او را متأهل کرده روانه تهران نماید.»^۲

این وقایع‌نویس در جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ به مرگ او اشاره کرده است: «دیگر آن‌که لطفعلی‌خان پسر جناب صاحب‌دیوان در تهران فوت شده بود، بعد از دو سه روز از فوتش به جناب صاحب‌دیوان خبر داده‌اند، در مسجد وکیل ختم گذارده‌اند، مشغول تعزیه‌داری می‌باشند.»^۳

نظام‌العلمای تبریزی که در همین سال از منزل صاحب‌دیوان در تهران دیدن کرده است، از ناخوشی و مریضی لطفعلی‌خان می‌گوید. او لطفعلی‌خان را جوانی قابل، باهوش و مهربان توصیف نموده که از دوران پیشکاری صاحب‌دیوان در تبریز با او آشنا بوده است. نظام‌العلماء که کوتاه‌زمانی بعد از وفات این جوان دگر بار به منزل صاحب‌دیوان می‌رود، به گفته خویشتن، دچار حالتی غریب می‌گردد.

۱. فارسنامه ناصری، ص ۹۶۷

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۱۵۹

۳. وقایع اتفاقیه، ص ۲۱۳

پس از مرگ جوانان گل مباناد

پس از گل در چمن بلبیل مخواناد^۱

در همین سال، صاحب‌دیوان برادر کوچک‌تر خود علی‌محمدخان ملقب به قوام‌الملک دوم را نیز از دست می‌دهد. با فوت برادر، از همان آغاز بین عمو و برادرزاده رقابتی آغاز می‌گردد که در موارد متعددی به درگیری لفظی بین آن‌ها می‌انجامد. محمدرضاخان، پسر علی‌محمدخان که از سال ۱۲۸۸ قمری سمت کلانتری و بیگلربیگی فارس را برعهده داشت، در این سال (۱۳۰۱ قمری) ملقب به قوام‌الملک سوم شد و مناصب خود از قبیل کلانتری و بیگلربیگی فارس را به پسرش، حبیب‌الله‌خان، واگذار کرد.

جست‌وجو در اسناد و منابع به‌جا مانده از آن دوران نشان می‌دهد که بعد از روی کار آمدن محمدرضاخان، اختلاف بین عمو و برادرزاده به اوج می‌رسد. در این زمان صاحب‌دیوان قصد داشت مناصب برادر فوت‌شده را به پسرش میرزا حسین‌خان بسپارد، حتی در این زمینه رایزنی‌هایی نیز با ظل‌السلطان و پادشاه انجام داد. یادداشت‌نویس انگلیسی عقیده دارد خیلی از تلگراف‌ها و نامه‌نگاری‌ها از سوی صاحب‌دیوان با ظل‌السلطان هماهنگ شده بود، او در یادداشت‌های سلخ^۲ رجب ۱۳۰۱ قمری می‌نویسد:

«دیگر آن‌که تلگرافی از جانب حضرت والا ظل‌السلطان به جناب صاحب‌دیوان شده بود، به این مضمون که میرزا حسین‌خان اولاد شما خیلی باعقل و کفایت است، بهتر این است که در جمیع امورات با مشارالیه مشورت نمایید، اگرچه خواهید گفت که پسر محل مشورت پدر نیست، ولی در بعضی اوقات عقل پسر بیشتر از پدر است. چرا شما کازرون را بدون اذن ما و شور از میرزا حسین‌خان به حاجی میرزا آقاخان وکیل داده‌اید؟ حکماً باید کازرون و خشت و کمارج در اداره میرزا حسین‌خان باشد و باید در جمیع کارها بدون اذن ما حکمی ندهید. حال محض حکم حضرت والا ظل‌السلطان، کازرون و خشت و کمارج واگذار به میرزا حسین‌خان شده است.»^۳

نوشتن درباره میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، بدون اشاره به صاحب‌دیوان، کامل نمی‌شود. شواهد و قرائن گویای آن است که این فرزند برخلاف پدر، استعداد و توان

۱. سفرنامه‌های خطی فارسی، ص ۵۸۴

۲. روز آخر هر ماه قمری را «سلخ» و روز اول ماه را «غره» گویند.

۳. وقایع اتفاقیه، ص ۲۱۶

کافی برای چانه‌زنی در قدرت را نداشته است و در تمام مواردی که میرزا حسین‌خان دارای قدرت و مسؤولیت بوده است، حمایت و سفارش پدر، مسؤولیت را برای فرزند مهیا نموده است. دقت در پست‌های حکومتی میرزا حسین‌خان نشان می‌دهد که همیشه در زیرمجموعه حکومت پدر، حکومت بلوک یا ولایتی نیز به او داده شده است.

در سال ۱۲۸۸ قمری که صاحب‌دیوان به وزارت و پیشکاری ولیعهد، مظفرالدین‌میرزا، در آذربایجان تعیین شد، میرزا حسین‌خان را به حکومت ساوجبلاغ مکر و مراغه منصوب کرد. دگربار در سال ۱۲۹۸ قمری که صاحب‌دیوان، به پیشکاری جلال‌الدوله در حکومت فارس رسید، پسر را همراه خود به فارس برد و در همان آغاز، او را حاکم بلوک‌های نیریز - استهبانات^۱ و در سال ۱۳۰۰ قمری حکمران بندر بوشهر و دشتستان و دشتی کرد.^۲

نویسنده وقایع اتفاقیه درباره چگونگی رسیدن میرزا حسین‌خان به حکومت بوشهر می‌نویسد:

«دیگر آن که از قرار مذکور، مقرب‌الخاقان^۳ حاجی نصیرالملک، از حکومت بوشهر معزول است. افواها^۴ مقرب‌الخاقان میرزا حسین‌خان، پسر جناب صاحب‌دیوان را خیال دارند به حکومت بوشهر مأمور کنند.»^۵

نویسنده وقایع اتفاقیه در ادامه شکایت اهالی دشتی، دشتستان و بندر بوشهر از حاجی نصیرالملک را دلیل عزل او ذکر کرده است. کارگزار انگلیس در یادداشت‌های رجب همین سال از حکم میرزا حسین‌خان توسط ظل‌السلطان می‌نویسد.^۶

در سال ۱۳۰۱ قمری، مصادف با قهر و سفر میرزا حسن‌خان به آذربایجان، حکومت کازرون نیز ضمیمه قسمت‌های پیشین حکمرانی میرزا حسین‌خان می‌گردد.^۷ شاید همین گستردگی حکومت او در این سال باعث طمع و وسوسه حکومتداری از سوی

۱. در اکثر متون آن دوران اصطلاحات نوشته شده است.

۲. رجال ایران، جلد پنجم، ص ۷۶

۳. مقرب‌الخاقان یعنی کسی که اجازه شرفیابی به حضور شاه را دارد، طبق نوشته بروگس بسیاری از کارمندان دولت دارای این عنوان هستند و این عنوان را شاه طی فرمانی به آن‌ها اعطا می‌کند. (در سرزمین آفتاب، ص ۱۶۷)

۴. دهان گشته، زبانی، سرزبانی، خبری که صدق و کذب آن معلوم نیست. (ناظم‌الاطباء)

۵. وقایع اتفاقیه، ص ۱۸۰

۶. وقایع اتفاقیه، ص ۱۸۷

۷. رجال ایران، جلد پنجم، ص ۷۶

فرزند می‌شود. آن‌طور که منابع نشان می‌دهند، صاحب‌دیوان در این سال حکومت کازرون و نواحی اطراف را به حاجی میرزا آقاخان وکیل می‌دهد، بلافاصله بعد از این اتفاق، بر اساس نامه‌ای که خیلی‌ها نیز اعتقاد داشتند با هماهنگی خود صاحب‌دیوان از طرف ظل‌السلطان نوشته شده است، حکومت کازرون و نواحی اطراف به میرزا حسین‌خان سپرده می‌شود و میرزا حسین‌خان نیز از جانب خود میرزا یوسف را که ضابط نیریز بود، حاکم کازرون و خشت و کمارج می‌کند.

خفیه‌نویس انگلیسی می‌نویسد:

«دیگر آن‌که از قرار مذکور میرزا حسین‌خان از اصفهان باید این دو روزه حرکت نماید، کازرون و خشت و کمارج با بوشهر در اداره میرزا حسین‌خان شد، مشارالیه هم میرزا یوسف را که ضابط نیریز بود، حاکم کازرون و خشت و کمارج کرده...»^۱

به قول این خفیه‌نویس، در سال‌های آغازین پیشکاری صاحب‌دیوان (۱۲۹۸-۱۲۹۹ قمری) حکومت نیریز، بوانات و استهبانات اسماً متعلق به میرزا حسین‌خان بوده است،^۲ چراکه از سوی خود، فرد یا افرادی را برای حکومت این مناطق معرفی می‌کرد. لذا در سال دوم، قوام‌الملک برادر با این کار مخالفت می‌کند و بارها میانه صاحب‌دیوان با برادرش به‌خاطر این پسر به‌هم می‌خورد، طوری که در میانه سال ۱۲۹۹ قمری، میرزا حسین‌خان پسر تصمیم می‌گیرد با مادر خویش نواب احترام‌الدوله (دختر فتحعلی‌شاه) به حالت قهر به تهران برود.^۳

میرزا حسین‌خان در جمادی‌الثانی همین سال (۱۳۰۱ قمری) به لقب مؤتمن‌الملکی مفتخر می‌شود. مهدی بامداد دلیل آن را مرگ وزیر امور خارجه، میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک ذکر کرده است.^۴ در آن سال‌ها رسم چنین بود که بعد از مرگ فردی، لقب او را به شخصی دیگر می‌فروختند و در بیشتر موارد فرزند و اقوام آن شخص سعی می‌کردند آن لقب را برای خویش بخرند. در مواردی نیز چنین اتفاقی رخ نمی‌داد. ظاهر امر نشان می‌دهد که صاحب‌دیوان دوست داشت لقبش را به پسرش بدهند و خود

۱. وقایع اتفاقیه، ص ۲۱۷

۲. وقایع اتفاقیه، صص ۱۵۷-۱۵۶

۳. وقایع اتفاقیه، ص ۱۶۰

۴. رجال ایران، جلد پنجم، ص ۷۶

به لقب آصف‌الدوله مفتخر شود. لیکن علی‌رغم تلاش‌ها موفق نمی‌شود. وقایع‌نویس انگلیسی در وقایع جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی هَمین سال (۱۳۰۱ قمری) چنین آورده است: «افواهاً مذکور است که لقب صاحب‌دیوانی را به میرزا حسین‌خان پسر جناب صاحب‌دیوان داده‌اند و لقب آصف‌الدوله را به جناب صاحب‌دیوان.^۱»

این وقایع‌نویس چند روز بعد چنین آورده است: «دیگر آن‌که از قرار خبر، لقب مؤتمن‌الملکی به میرزا حسین‌خان پسر جناب صاحب‌دیوان داده شده با ششصد تومان، علاوهً مواجب از مواجب مرحوم مشیرالملک.^۲»

روزنامهٔ ایران در شمارهٔ پانصد و شصت و پنج به تاریخ بیستم ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ از خلع مؤتمن‌الملک از حکومت بوشهر توسط ظل‌السلطان خبر می‌دهد.^۳

بعد از خلع‌نمودن صاحب‌دیوان از حکومت فارس، پسرش نیز بیکار شده و همراه پدر راهی تهران می‌شود بعد از اینکه در سال ۱۳۰۸ قمری، صاحب‌دیوان حاکم خراسان می‌گردد، میرزا حسین‌خان را حاکم سبزوار می‌کند.

پس از درگذشت فتح‌علی‌خان صاحب‌دیوان در سال ۱۳۱۴ قمری، لقب صاحب‌دیوان به پسرش میرزا حسین‌خان داده می‌شود. لقبی که برای پسر بیش از اندازه بزرگ بود. اکنون نزدیک به صدوسی سال بعد از درگذشت فتح‌علی‌خان صاحب‌دیوان کمتر کسی هست که از داشتن این لقب از سوی میرزا حسین‌خان اطلاعی داشته باشد. بهتر است بگوییم که با مرگ پدر این لقب نیز به تاریخ سپرده شد.

میرزا حسین‌خان با وجود این‌که از طرف مادر نوهٔ فتح‌علی‌شاه و از طرف پدر از خاندان تأثیرگذار قوام بود، لیکن بعد از مرگ پدر، همان حکومت‌های درجه دوم و سوم ولایات کوچک را هم از دست داد. تا این‌که در سال ۱۳۱۸ قمری با عنایت امین‌السلطان، صدراعظم، به وزارت و پیشکاری شاهزاده ابوالفضل‌میرزا عضدالسلطان، پسر مظفرالدین‌شاه، در حکومت اراک، گلپایگان، خوانسار و کمره انتخاب گردید. ایشان در سال ۱۳۲۰ قمری شخصاً حکومت این نواحی را به‌دست گرفت اما در سال بعد معزول شد و به‌جای او سلطان علی‌خان وزیر افخم منصوب شد.^۴

۱. وقایع اتفاقیه، ص ۲۱۱

۲. وقایع اتفاقیه، ص ۲۱۳

۳. روزنامهٔ ایران، جلد سوم، ص ۲۲۷۹

۴. رجال ایران، جلد پنجم، ص ۷۷

میرزا حسن خان، قدرت طلبی ناکام

در دورانی که میرزا حسن خان این سفر را انجام داد، پادشاهی بر کشور حکمرانی می کرد که کشور را به امان خدا رها کرده و فکر و دغدغه اش زن و شکار بود، هرچند در اواخر دوران سلطنتش خوشگذرانی سفر به فرنگ نیز به این دو افزوده شد. پادشاهی که از رکودداران سلطنت در تاریخ ایران زمین است اما در کمتر منبع، سند و سفرنامه‌ای، از خدمتش به کشور ایران و مردمانش سخنی گفته شده است.

در همین دوران هاینریش بروگش^۱ هنگام برگشت از ایران، در گردنه قافلانکوه با جاده‌ای روبه‌رو می‌شود که برای عبور آسان‌تر کاروان‌ها تعمیر شده بود، او چنین کاری را شگفت‌آور ذکر نموده است، چراکه به نظرش با بی‌توجهی و بی‌قیدی مقامات ایران همخوانی ندارد. بیچاره بروگش خبر نداشت که این جاده مربوط به زمان شاه‌عباس کبیر بوده است. در این زمینه میرزا علی سررشته‌دار، در گزارش سفرش از تبریز به تهران که به احتمال زیاد برای ناصرالدین‌شاه نوشته شده است، از عمل نیکو و خیر شاه صفوی نوشته و از او تقدیر کرده است. شاید او از معدود کسانی باشد که به کارهای صورت گرفته در دورانی غیر از قاجار اشاره نموده است چراکه اشاره به درجا زدن و سکون آن دوران در سفرنامه‌های شاهزاده‌ها و منصب‌داران وقت جایگاهی نداشت.

میرزا حسن خان گویا عاشق قدرت بوده و به‌همین دلیل نیز این سفر را انجام داده است، لیکن در رسیدن به مناصب حکومتی و قدرت چندان توفیقی نداشته است، چراکه کمتر نام و نشانی از او در تاریخ دیده می‌شود، تنها جایی که به‌وضوح نامش برده شده و گویای شخصیت مشروطه‌خواه بودن ایشان است، تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی است که از ایشان به همراه میرزا رضا کرمانی، حاج سیاح، حاج میرزا احمد کرمانی و چند نفر دیگر نام برده که به مدت بیست‌ودو ماه در زندان محبوس بوده‌اند.^۲ اعترافات میرزا رضا کرمانی، قاتل ناصرالدین‌شاه، نشان می‌دهد که میرزا حسن خان ارتباط نزدیکی با سید جمال‌الدین اسدآبادی داشته است. میرزا رضا کرمانی هنگامی که در حبس بود، بارها توسط افراد مختلف بازجویی شد و در یکی از این بازجویی‌ها، در آخرین روز ماه ربیع‌الاول ۱۳۱۴ قمری در باغ گلستان با حضور

۱. Heinrich Karl Brugsch

۲. تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۹۲ تا ۹۴

فرمانفرما، مخبرالدوله و تنی چند از مقامات لشکری و کشوری، از میرزا حسن خان، نوه صاحب دیوان، صحبت به میان آورده است. ناظم الاسلام کرمانی از قول میرزا رضا کرمانی چنین می نویسد:

آقا سید جمال الدین که این جا آمده بود بعضی ها تقریرات او را می شنیدند، مثل میرزا عبدالله طیب، میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان. گرم می شدند، می رفتند بعضی کاغذها می نوشتند به ولایات می فرستادند که از خارج تبر پست می خورد برمی گشت، مجمع آن ها را میرزا حسن خان نواده صاحب دیوان گرم نگاه می داشت، به جهت این که سید را دیده، کلماتش را شنیده بود. بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند، مثل حاج سیاح که می خواست ظل السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم. خلاصه بعد که این ها را گرفتند، یک روز آمدند گفتند شما بیایید امیریه آقا شما را می خواهد ببیند، ما را گذاردند توی کالسکه بردند امیریه، دیدیم سربازهای گارت^۱ وارد شدند به یک حالتی که همه ماها متوحش شدیم، میرزا نصرالله خان [و میرزا فرج الله خان بنا کردند همدیگر را وداع کردن، یک اوضاعی برپا شد، بعد ما را نشاندند توی کالسکه با سوار و دستگاه بردند قزوین. در نه ساعت به قزوین رساندند. آن جا سعدالسلطنه اگرچه خیلی سخت بود ولی ترتیب زندگی ما فراهم بود. در آن مدتی که ما آن جا بودیم شورش (رژی) برپا شد، بعد از شانزده ماه آمدند مژده دادند که مرخص شدید، خیاط آمد به اندازه قد هر یک از ما لباسی دوختند، ما را فرستادند تهران، یک راست رفتیم امیریه، در آن جا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آن ها گرفتند، دو نفر بابی میان ما بودند یکی از آن ها هم پول داشت، داد و مرخص شد، سایرین هم مرخص شدند. باز من بدبخت را بردند با یک نفر بابی دیگر به انبار، چهارده ماه در انبار بودم، یک روز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند، اگر بخشیدنی هستم ببخشند، این چه مسلمانی است، حاجب الدوله با یک دسته میرغضب آمدند، عوض استمالت^۲، ما را به چوب بستند. یک چوب کاملی به من زدند تا این که از انبار خلاص شدم.^۳

در فارسنامه ناصری ضمن پرداختن به خاندان های مهم و تأثیرگذار شیراز، به خاندان قوام الملک از جمله صاحب دیوان و پسر و نوه هایش تا سال ۱۳۰۴ قمری (سه

۱. در متن تصحیح شده سعیدی سیرجانی، گارت نوشته شده است که منظور گارد می باشد.

۲. دلجویی کردن

۳. تاریخ پیداری ایرانیان. حصص ۹۴-۹۲

سال بعد از سفر میرزا حسن خان) اشاره شده است. فسایی در این جا اطلاعاتی هرچند اندک از میرزا حسن خان در اختیار ما قرار می‌دهد. طبق نوشته او، میرزا حسن خان فرزند بزرگ مؤتمن‌الملک در تهران متولد گردیده و در این زمان (۱۳۰۴ قمری) دارای لقب معتمدالسلطان بود و در دستگاه ولیعهد خدمت می‌کرد.^۱

بر طبق شواهد، میرزا حسن خان یک دهه بعد از این سفر (۱۳۱۲-۱۳۱۱ قمری) منصب سرهنگی داشته و در وزارت جنگ خدمت می‌کرده است. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۱۱ قمری در ضمیمه کتاب التدوین فی احوال جبال شروین (تاریخ سوادکوه مازندران) با شروعی چنین چاپلوسانه می‌نویسد: «در دوران سلطنت عظمی‌السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصرالدین‌شاه صاحبقران بن محمدشاه بن ولیعهد عباس‌میرزا...» او ضمن صحبت از دایره ارکان دولت در زمان صدراعظمی میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان، هنگام اشاره به کارکنان وزارت جنگ، از حسن خان، نواده جناب صاحب‌دیوان، نام می‌برد که از جمله سرهنگ‌های خارج از فوج بود.^۲ ایشان در این زمان، صاحب‌دیوان را والی مملکت کرمان و بلوچستان معرفی نموده است که مثل همیشه فرزندش میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک را نیز به همراه داشته است.^۳

علاوه بر این‌ها وقایع‌نویس دولت انگلیس در شیراز، در موارد متعددی به نوه‌های صاحب‌دیوان و احوال آن‌ها اشاره کرده است. وقایع‌نویس انگلیسی در وقایع محرم و نیمه اول ماه صفر سال ۱۳۰۲ چنین آورده است:

«دیگر آن که پسر میرزا حسین خان، نواده جناب جلالت‌مآب صاحب‌دیوان، روز شنبه سیم ماه صفر تفنگ دو لوله در کرده، باروت آن زیاد بوده هر دو لوله تفنگ در دست او ترکیده، انگشت ابهام^۴ او را مجروح کرده است.^۵

این که منظور، میرزا حسن خان یا میرزا علی‌اکبر خان است، نویسنده به آن اشاره نکرده است.

۱. فارستامه ناصری، ص ۹۶۷

۲. ضمیمه کتاب التدوین فی احوال جبال شروین، ص ۲۸

۳. ضمیمه کتاب التدوین فی احوال جبال شروین، ص ۷۳

۴. انگشت بزرگ انسان، شست

۵. وقایع اتفاقیه، ص ۲۳۲

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خویش، در روز دوشنبه ۷ صفر سال ۱۳۰۸ قمری، در نقل برخورد شاه با صاحب‌دیوان، اشاره جالبی به نوه او دارد:

«از قراری که شنیدم، صاحب‌دیوان یک ساعت که صورت فیل است و عوض لنگر^۱ خرطومش را حرکت می‌دهد، به شاه پیشکش نموده که نوه‌اش که پیش خدمت است عصرها جزو اشخاصی که شاه از عمله خلوت معین کرده فقط باشند، در عداد^۲ آن‌ها به حضور بیایند. ساعت را شاه برداشتند اما عرض را قبول نفرمودند.»^۳

عزیزالسلطان یا ملیجک ثانی نیز در خاطرات، سه‌شنبه ۲۶ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ قمری، بدون این که مشخص کند منظورش کدام نوه است، از نوه صاحب‌دیوان می‌نویسد:

«این چند روزه که ناخوش بودم روزنامه را مختصر نموده، روزها را در منزل مشغول معالجه بودم، نوه صاحب‌دیوان آمد از جانب اعلیحضرت به احوال‌پرسی. امیدوارم که به این زودی بهبودی حاصل شود.»^۴

جورج پرسی چرچیل^۵ در گزارشی تقریباً محرمانه در شرح حال رجال ایرانی تا سال ۱۹۱۰ میلادی (۱۳۲۸ قمری) به‌طور خلاصه به معرفی خاندان هاشمیه پرداخته است. طبق این شرح حال «دو پسر میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک، حسن‌خان و میرزا علی‌اکبرخان بودند که حسن‌خان سی‌ساله و میرزا علی‌اکبرخان سی‌دو ساله می‌باشد»^۶، به نظر می‌رسد نویسنده یا مترجم اشتباه کرده باشند. چراکه در تمامی منابع میرزا حسن‌خان فرزند بزرگ‌تر معرفی شده است.

شواهد گویای این است که نوادگان صاحب‌دیوان بعد از او به افرادی فاقد تأثیر و قدرت تبدیل شده‌اند به طوری که جایگاهی در صفحات تاریخ به آن‌ها اختصاص داده نشده است. بر این اساس تعجب‌آور نیست که مصحح نتوانسته از زمان، مکان و وضعیت مرگ میرزا حسن‌خان، نوه صاحب‌دیوان اطلاعاتی به‌دست آورد.

۱. در این‌جا منظور پاندول، آلتی که از ساعت‌های دیواری آویزان می‌کنند و با تکان خوردن متناوب آن چرخ‌های ساعت به حرکت درمی‌آید.

۲. شمار، شماره، جزو

۳. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۱۸

۴. روزنامه خاطرات ملیجک، ص ۹۳۵

۵. George Percy Churchill

۶. فرهنگ رجال قاجار، ص ۲۱۷